

دکتر احمد رهدار

عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

جایگاه غرب‌شناسی در تمدن‌سازی نوین اسلامی

۱. جلسه اول نشست علمی در تاریخ: ۲۳/۹/۳۹. مکان: قراگاه فرهنگی ولی امر خراسان رضوی.



مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين . السلام على جميع انبيائه وسيماء اشرفهم
واولهم و السلام على اميرالمؤمنين و اولادهم المعصومين . السلام علينا و على
عبادالله الصالحين .

عرض سلام دارم محضر عزيزان ، ابراز خوشحالی می‌کنم که توفیق دارم در دو جلسه بحثی
را که امر فرمودند با عنوان « جایگاه غرب‌شناسی در تمدن نوین اسلامی » خدمت عزیزان
مطرح کنم . به طور طبیعی در جلسه اول مباحث نظری و کلی تر ارائه خواهد شد و در جلسه
دوم ان شاء الله به مصادیق بحث‌هایی که بیشتر با رویکرد تطبیقی میان اسلام و غرب ارائه
خواهد شد ، خواهیم پرداخت .

بدترین ضربه غرب به جهان اسلام

اول به صورت قاعده‌ای کلی عرض کنم: غرب در زمانه ما هم می‌تواند برای بحث
تمدن‌سازی اسلامی میراثی مثبت داشته باشد و در اختیار جهان اسلام بگذارد و هم می‌تواند
میراث منفی داشته باشد. در خصوص میراث منفی غرب صحبت زیاد شده است. بیشتر
نقدهایی که در نوع جلسات غرب‌شناسی به غرب زده می‌شود، می‌تواند با ویرایشی معطوف
به دغدغه تمدن اسلامی در این بحث هم یاد بشود، الا اینکه همانجا هم من یکی دو قالب
یا نکته کلی را خدمت عزیزان عرض بکنم. بدترین اثر و ضربه غرب به جهان اسلام معطوف
به مسئله تمدن‌سازی اسلامی این است که در فضایی که غرب هژمونیک است و مسلط
است؛ یک عده از مسلمان‌ها بیایند و با رویکردی انفعالی با دغدغه خدمت به اسلام، اخذ
غربی را به عنوان یک استراتژی علمی اتخاذ می‌کنند. اینکه یک عده مسلمان بیایند به

دلیل اینکه عالم غربی در زمانه ما حداقل در برخی مظاهر ملموس زیست و زندگی به ظاهر پیشرفته به نظر می‌رسد، آن هم نه از سر وادادگی به غرب، بلکه از سر خدمت به جامعه ما منفعلانه هراتفاقی که در داخل غرب افتاده است را برای اینجا بگیرند. این رویکرد ضربه‌اش نسبت به کسانی که در مواجهه با غرب واداده و شیفته شده و تغییر مینا و پایگاه داده‌اند، خطرناک‌تر است.

جریان روشنفکری و فلسفه نبود موفقیت آنها

جریان روشنفکری سکولار ما که مثلاً اخذ مطلق غربی را مطرح و پیشنهاد داده، این حرف در جامعه ما حتی روزگاری که مردم ما علم تفصیلی نسبت به پیامدهای سوء غرب نداشتند هم نگرفت؛ چون نسخه آنها زیادی یک‌طرفه و ساده‌انگارانه بود. این طرح که بیاییم عالم خودمان را به صورت حداکثری با اجزای عالم غرب پر کنیم، نگرفت؛ به این دلیل که جریان روشنفکری سکولار ما به‌رغم همه تلاشی که کرده، به‌رغم همه امتیازات ظاهری که برای خودش کسب کرده، نتوانسته در توده ملت ما برای خودش گوش شنوا دست‌وپا کند. جریان این غربت اجتماعی روشنفکران سکولار را ساده تصویر نکنید. صد سال پیش را در ذهنتان بیاورید. عمده مردم، اگر نگوییم بی‌سواد، دست‌کم کم‌سواد بودند. آن وقت یک آدم‌هایی حالا یا حسب برنامه‌ریزی حکومت وقت، یا حسب مثلاً برنامه‌ریزی عالم غرب برای عالم شرق، یا به صورت خیلی طبیعی به دلیل اینکه پدرانشان جزو خوانین و پولدارها بودند، رفتند در عالم غرب، عالم غرب را تجوّل و سیر کردند، یک چیزهایی دیدند و فراگرفتند، نشاط عالم غرب را در امور دنیایی دیدند، بی‌نشاطی و رکود عالم ما را هم دیدند و سپس آمدند اراده کردند که عالم ما را مثل عالم غربی درست بکنند! ضرورتاً همه روشنفکران، خائن نبودند، روشنفکران یک پایگاه دیدند، یک پایگاه معرفتی و آن هم غرب بوده، همان را هم اراده کردند که بیاورند؛ با پایگاه دیگری هم آشنا نبودند که حتی برای خودشان تطبیق کنند و بعد بگویند که کدامش بهتر است! البته در آدم‌ها بینشان یک دست نبودند. ممکن است آدم‌هایی هم باشند که حتماً هم همین‌طوری هستند. که اراده خیانت داشتند و خیانت هم کردند. من معتقدم این آدم‌ها کم هستند و بیشتر روشنفکرها، اگرچه برای تأمین دنیای خودشان، صادقانه اراده کرده بودند که ملت ما را آباد کنند، اما طرح آنها نگرفت! نگرفت چون درک اولیه اینها از عالمی که می‌خواستند از آن اقتباس کنند برای عالم ما، زیادی ساده‌انگارانه و اخذ مطلق بود. این جریان با جریانی که یاد شد جریان خطرناکی است، فرق می‌کند. اینها کسانی هستند که با پایگاه دین آشنا هستند، ولو اجمالاً، و چنین تبلیغ می‌کنند که ما با تأمل در پایگاه دین، به این نتیجه رسیدیم که هر آنچه داخل غرب هست را باید بیاوریم و استفاده بکنیم. اینها دینی حرف می‌زنند و سخت است به اینها مثلاً انگ بزنی که شما دغدغه خیانت دارید؛ نه دغدغه خیانت هم ندارند!

آفات و آسیب‌های رویکرد روشنفکری در حوزه تمدنی

این رویکردی است که اگر برای تمدن‌سازی اسلامی اخذ شود، کمترین نتیجه‌اش این



بدترین اثر و ضربه غرب به جهان اسلام معطوف به مسئله تمدن‌سازی اسلامی این است که در فضایی که غرب هژمونیک است و مسلط است؛ یک عده از مسلمان‌ها بیایند و با رویکردی انفعالی با دغدغه خدمت به اسلام، اخذ غربی را به عنوان یک استراتژی علمی اتخاذ می‌کنند.

است که برای ما مابه‌الامتیازی در حوزه تمدن ایجاد نمی‌کند. وقتی مابه‌الامتیازی ایجاد نکرد، اطلاق وصف اسلامی به چیزی که حاصل شده سخت می‌شود. ممکن است این رویکرد بتواند تمدن به پا کند، اما اینکه اسم آن چیزی که به پا شده است را بگذاریم تمدن اسلامی، این سخت است؛ چراکه مابه‌الامتیاز می‌خواهد. یعنی اینها از کی و از کجا به بعد باید دقیقاً بگویند که ساخت ما و تولید ما از این پس دیگر با فرمول غرب نیست و فرمول‌هایی استقلالی اثباتی ایجابی است؛ که ظاهراً این بنا را هم ندارد. بدترین وضعیتی که ممکن است در این رویکرد پیش بیاید این است که تأثیرپذیری ما از دنیای غرب، تأثیرپذیری اجرا، روش و نهاد نباشد، بیش از اینها باشد؛ تأثیرپذیری عالمی باشد، عالم ما، حیات ما، الگوهای حیات ما و بیشتر بنیادهای جهت‌بخش به حیات ما، غربی شود؛ آن وقت نتیجه‌اش این می‌شود که شما سنتی‌ترین مؤلفه‌های خودتان را باید با متجددترین مفاهیم یا روش‌ها اثبات کنید، نتیجه‌اش این می‌شود که شما مؤلفه‌های دقیق سنت را مثلاً مثل کربلا و امام حسین(ع) را، بخواهید با متجددترین مفاهیم و با غربی‌ترین روش‌ها اثبات کنید. مثالی را برایتان عرض می‌کنم. شما تا زمانی که در عالم سنت هستید، محاط به امام حسین(ع) و کربلا هستید و کربلا همیشه راز شما می‌شود. به تعبیر آقای گابریل مارسل ما یک مسئله داریم و یک راز؛ مسئله آن است که بتوان آن را جلوی خود قرار داده و درباره آن تأمل کرد و درباره صحت و سقم آن اظهار نظر کرد. اما راز چنین خصوصیتی ندارد و آدمی خود در درون آن قرار داده و محاط به آن است. کربلا برای ما یک راز است، نه یک مسئله؛ چون یک راز است، اتفاقاتی که در مواجهه با

مسئله صورت می‌گیرد، در مواجهه با کربلا برای ما صورت نگرفته است. مگر درباره مسئله چه می‌شود؟ یکی از چیزهایی که در مواجهه با مسئله برای ما صورت می‌گیرد این است که ما چیزی را که ابژه پژوهشمان می‌کنیم، می‌توانیم درباره آن پرسش شالوده‌شکنانه بکنیم. ما درباره کربلا تا حالا پرسش شالوده‌شکنانه نکرده‌ایم. پرسش‌های شالوده‌شکنانه از اصل قضیه شروع می‌کند. ممکن است پنجاه سال، چهل سال، بیست سال، ده سال در هیئت امام حسین(ع) شرکت کرده و انواع قرائت‌ها، تفسیرها، تحلیل‌ها را شنیده باشید، اما هیچ‌گاه مجلسی شرکت نکرده باشید که مواجهه شما با امام حسین(ع) را از اصل نسبت امام حسین با امام علی(ع) شروع کرده باشد؛ یعنی اول شک کند در اینکه آیا حسین بن علی، حسین بن علی است؟ و اتفاقی که در کربلا افتاده واقعاً توسط پسر حضرت علی(ع) افتاده؟ یا اینکه اصلاً شک کنید که آیا در عالم اصلاً کربلایی بوده، تا بعد من برای آن تفسیر و تحلیل ارائه بدهم؟ این اتفاقات در عالم شیعی نیفتاده است و تمام اینها مفروض شیعه است. ما در این عالم این پرسش‌ها را مطرح کردیم که امام چرا جنگیده؟ هدفش چه بوده؟ چقدر طول کشیده؟ چقدر شهید داده و...! اگر وقتی کار به جایی برسد که مواجهه‌مان با امام حسین(ع) یا هر مؤلفه عالم سنتمان، که به ما هویت بخشی می‌کند را با رویکردهای شالوده‌شکنانه رقم بزنیم، آنجا روزی است که ما سنتی‌ترین مفاهیم خود را با جدی‌ترین روش‌های تجدد اثبات می‌کنیم! یعنی آنجا شما فقط در اجزا، اسیر غرب نشدید، بلکه در عالمتان اسیر او هستید و عالم شما دارد عوض می‌شود. عالمتان فرق می‌کند، یعنی افتتان فرق می‌کند؛ یعنی نسبتان و بودتان در

رفت و عالم ما عالم غربی شد، آن وقت دیگر به یقین امکان ساخت تمدن اسلامی برای ما میسر نخواهد بود. این اتفاقی است که دست کم برای درصدی از مسلمانان افتاده است. بعضی از مسلمانان عالمشان عالم غربی شده است. یک روز اگر عالم ما عالم غربی بشود، آن وقت دیگر نماز بخوانیم یا نخوانیم، قرآن بخوانیم یا نخوانیم، مسجد بیابیم یا نیابیم، طرفی برای تمدن اسلامی نخواهیم بست.

لزوم استفاده از تجربه ناموفق مواجهه روشنفکری با تمدن غرب

جریان روشنفکری ما مثلاً فرض کنید برای ساخت جامعه اسلامی تاکنون چه الگوهایی و روش‌هایی داده، چه نتایجی گرفته و تا چه اندازه طرح‌هایی که داده از اصالت بومی، تاریخی و دینی برخوردار است؟ به عبارت دیگر این رویکرد رویکردی است که یک پایلوتی عینی، یک مابه‌ازای عینی به‌عنوان تجربه تاریخی در اختیار ما قرار داده است. یعنی لازم نیست ما برای بررسی کردن اثرات منفی مواجهه با غرب برای تمدن اسلامی با رویکرد انتزاعی بحث را جلو ببریم. وقتی یک پایلوت عینی داریم، همین کسب تاریخی و موجود را به‌صورت انضمامی تحلیل می‌کنیم. نمادش هم می‌شود جریان روشنفکری و گروه‌هایی که بیرون داده است.

نحوه‌ای دیگر از مواجهه با تمدن غرب

اما یک جریان، رویکرد و مواجهه دیگری با غرب وجود دارد. به نظر می‌رسد که ما می‌توانیم با همین غرب استثماری که در عمل و نظر مقابل ما و دشمن ماست، نوعی مواجهه داشته باشیم و در عین حال برای تمدن اسلامی راندمان کار مثبت باشد. آن این

عالم فرق می‌کند. این «بود» اگر غربی بشود، شما هرچه قرآن بخوانید و از امام حسین (ع) بگویید، سودی ندارد. شما فکر می‌کنید روشنفکران سکولار قرآن نمی‌خوانند؟ می‌خوانند، حتی سکولارهای قرآن و نماز می‌خوانند، لکن عالم اگر عوض بشود، ناراحت نمی‌شود از اینکه بگوید: من باید همه چیز را با عقلم ترتیب بدهم و فهم کنم؛ همان‌طور که فلان کتاب را با عقلم باید بفهمم، قرآن را هم همین‌طور. همین‌طور که به خودش حق می‌دهد بر کتابی که شما نوشته‌اید، نقد بزند در کتابی هم که نازل شده و خدا فرستاده هم به خودش حق می‌دهد که نقد بزند! اگرچه بعدش بگوید که به نظر من با همه نقدهایی که به قرآن دارم، قرآن از دیگر کتاب‌هایی که اینک در اختیار بشر است، کتاب بهتری است! حتی اگر به این نتیجه برسیم اصل روش اینکه خودت را در جایگاهی قرار بدهی که در آن جایگاه مُحِق باشی که قرآن را نقد بزنی، مُحِق باشی که علی (ع) را نقد بزنی. علی پسینی را، نه علی پیشینی. علی پیشینی را باید نقد زد، باید با عقلمان با علی مواجهه کنیم، اگر مواجهه پیشینی مان با عقل، با علی (ع) صورت گرفت و منطق علی عقل ما را خاضع کرد از حالا به بعد دیگر نمی‌توانیم خودمان را دوباره در جایگاهی قرار بدهیم که به‌صورت پسینی علی را نقد بزنی، بحث این است. ما اول کار اجازه داریم که از علی (ع) بپرسیم که تو معصوم هستی یا نه؟ اگر ثابت کرد که معصوم است از حالا به بعد اجازه نداریم خودمان را در جایگاهی قرار بدهیم که بگوییم می‌خواهم نقدت کنم. ولی اینها دارند مواجهه پسینی با قرآن می‌کنند و می‌گویند نقد می‌زنم! این در هر حال اثر منفی غرب برای تمدن‌سازی ماست. یعنی اگر غرب‌شناسی ما از سطح اجزا و کثرات و روش‌ها و نهادها فراتر

است که به غرب به عنوان «بستر تصرف خودمان» نگاه کنیم. برای توضیح بستر تصرف دو نکته تاریخی عرض می‌کنم. در نهضت مشروطه ما دو دسته عالم داشتیم که هر دو اهل دین، تقوا و خدمت به مردم و مملکت بودند. به‌رغم این، این دو دسته عالم، دو دیدگاه کاملاً متفاوت در مواجهه با غرب اتخاذ کردند. یکی جریان است که نماینده شاخص آن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری است. جریان دیگر نیز، جریانی است که نماینده شاخص آن مرحوم آخوند خراسانی است. شیخ فضل‌الله نوری اصرار بر این دارد که اولین سنگ را نباید کج گذارد، ولذا با غرب مخالف است. آخوند خراسانی اما می‌گوید من با غرب یک تعاملی را شروع می‌کنم و البته در این تعامل بسا پرت هم بدهم! برای فهم تفاوت این دو نگاه، مثالی عرض می‌کنم: وقتی مشرف می‌شوید به عتبات دو مدل زیارت وجود دارد: یکی سبک زیارت سامراست که وقتی از اتوبوس پیاده می‌شوید داخل جاده‌ای می‌شوید که دو طرفش دیوار بتنی است، می‌روید در حرم زیارتان را می‌کنید، دوباره در همین جاده می‌آیید سوار اتوبوس می‌شوید و می‌روید و با مردم مواجهه ندارید. یک سبک هم سبک زیارتی است که مثلاً در کربلا داریم، خیابان‌های کربلا دیوار بتنی کشیده شده نیست، تعامل دارید، با مردم رفت‌وآمد دارید، هر کدام یک اقتضائاتی هم دارد. گمان حقیر این است که الگوی شیخ فضل‌الله نوری به سبک سامراست و الگوی آخوند خراسانی به سبک کربلاست. مسئله این است که الگوی شیخ کارآمدتر است یا الگوی آخوند؟ طبق الگوی شیخ هیچ موقع کشته نمی‌دهید، طبق الگوی آخوند کشته می‌دهید، اما امکان تصرف فرهنگی در مردم کربلا هم برایت فراهم می‌شود. درست است که در کربلا چون دیوار نیست، هر از چندگاهی می‌توانند بمب بگذارند، اما قصه اینجاست که پس از مدتی که کاروان‌های ایرانی بروند کربلا، کربلا را ایرانی می‌کنند، اما سامرا را نمی‌توانند ایرانی بکنند. در سامرا کشته نمی‌شویم، ولی آنها را هم شیعه نمی‌کنیم، آنها را هم عوض نمی‌کنیم. گمان حقیر این است: در قضیه مشروطه، مصداقاً حق با شیخ فضل‌الله است، اما منطقاً حق با آخوند خراسانی است. شاید در مصداق مشروطه شیخ فضل‌الله درست می‌گفت، اما منطقاً تعامل، تصرف و تکامل در تاریخ با الگوی شیخ فضل‌الله امکان ندارد. با الگوی آخوند این امکان از راه تعامل و دیالوگ وجود دارد و برای شما جهت تصرف ظرفیت‌سازی می‌کند.

من معتقد هستم از مشروطه تا اینک، گردنه‌های حساس و مهم جهان اسلام را منطق آخوند خراسانی حل کرده، نه منطق شیخ فضل‌الله نوری. برای مثال در دوره زعامت مرحوم آیت‌الله بروجردی که اسرائیل اعلان موجودیت کرد، عقلانیتی در جهان تشیع و مقارن با آن در جهان تسنن به وجود آمد که حسب این عقلانیت زعمای شیعه و سنی به این نتیجه رسیدند که بحث تقریب مذاهب را مطرح کنند. مرحوم آیت‌الله بروجردی بحث تقریب مذاهب را مطرح کرد، شیخ محمود شلتوت رئیس‌الزهر هم بحث تقریب مذاهب را مطرح کرد. عده‌ای از علمای مشهد در برابر مرحوم بروجردی، ایستادند. جریان امامتی‌ها و ولایتی‌ها با این استدلال ایستادند که ما نمی‌توانیم با آدم‌هایی که سقیفه را به وجود آوردند برابر و برادر شویم. استدلال اینها مصداقاً غلط نبود، بلکه منطقاً غلط بود. کدهایی



به نظر می‌رسد که ما

می‌توانیم با همین غرب

استثمارگری که در عمل

و نظر مقابل ما و دشمن

مانست، نوعی مواجهه

داشته باشیم و در عین حال

برای تمدن اسلامی راندمان

کار مثبت باشد. آن این

است که به غرب به عنوان

«بستر تصرف خودمان»

نگاه کنیم.

که علمای مشهد می‌دادند به لحاظ تاریخی گداهای غلط نبود، اما منطقی که از این گداه می‌خواستند بیرون بیاورند، غلط بود. با همه اینها وضعیت جهان اسلام به مرحله‌ای رسیده بود که عقلانیت اسلامی حکم به وحدت می‌کرد، نه تفرقه. علمای مشهد آنجا به سبک مرحوم شیخ فضل‌الله عمل کردند، یعنی دور مذهب شیعه یک دیوار کشیدند، تحفظ بر مژ شریعت، و نمی‌خواستند آن را با اهل سنت قاطی بکنند و آقای بروجردی می‌خواست آن را با اهل سنت قاطی بکند، او هم تحفظ بر تشیع داشت.

دو منطق مواجهه با غرب

اکنون در مواجهه با غرب اگر این مثال را کیش بدهیم و بیاوریم، دو منطق مواجهه هست: یک منطق مواجهه، منطقی است که ما بر مژ شریعت اسلام تحفظ بورزیم، به این معنا که دور اسلام دیوار بکشیم و البته از آن پاسداری کنیم و حفاظت کنیم. یک منطق هم این است که دیوار را برداریم و برویم در عمق غرب مستقر شویم، البته با این رفتن گهگاهی پرت هم داریم و باید داد. کدامش را باید انتخاب کنیم؟ این از جدی‌ترین مسئله‌هایی است که باید برای خودمان حل کنیم و در اتخاذ موضع هم باید به لوازش تن بدهیم.

شباهت الگوی آیت‌الله مصباح به الگوی شیخ فضل‌الله

مثال درخور تأمل دیگر در دوره ما، جریان آیت‌الله مصباح یزدی است. گمان حقیر این است: الگویی که امروز به آقای مصباح بزرگوار منتسب می‌شود، به‌ویژه از سوی یک جریان سیاسی مثل حزب پایداری، الگویی در فضای شیخ فضل‌الله نوری است، نه در فضای آخوند. یعنی یک الگویی است که در بهترین شرایط می‌تواند بچه‌های انقلاب را حفظ کند و تعمیق ببخشد، اما این الگو از برقراری دیالوگ و ارتباط و به تبع آن تصرف در جریان رقیب به گمان حقیر عاجز است. انقلابی که دارد خیز تمدنی برمی‌دارد، نمی‌تواند با الگویی که امکان‌های دیالوگ و تصرف را کور می‌کند یا حداقلی می‌کند، حرکت کند. البته به گمان حقیر، آیت‌الله مصباح در سال‌های دوم خرداد با الگوی آخوند خراسانی ظهور پیدا کرد و ساخت، و خیلی از ماها مدیونش هستیم و سر سفره‌اش نشسته‌ایم، که البته آن الگو جریان ساز هم شد.

الگوی تصرف الگویی است که تعامل می‌کند. در تعامل پرت را هم می‌پذیرد. همچنان بحث را در مصداق‌های عینی‌تر تنزل بدهم و برای‌تان ملموس بکنم. گمان حقیر این است تیم آقای روحانی برای تصرف توسط من و شما مستعدتر است، تا برای تصرف جبهه اصلاحات. اگر ما ظرفیت‌های تصرفی را در خودمان فعال کنیم و حلم اجتماعی لازم را مناسب با ضرورت‌های نظام در خودمان ایجاد بکنیم، اگر ما امکان‌های دیالوگ را که مقدمه ظرفیت‌های تصرفی هست را برقرار بکنیم، اینکه جامعه ما آدم‌هایی می‌خواهد از جنس ابوذر، که هیچ کوتاه نیابند و فریاد بکشند و شمشیر داشته باشند و هیچ‌گاه هم سازش نکنند، البته می‌فهمیم و لازم هم هست، جامعه ما هم ابوذر می‌خواهد، اما آن آدم‌هایی که در عمق جریان حکومتِ عُمری توانستند راه علی(ع) را باز بکنند و منطق علی(ع) را جلو ببرند، ابوذر نبودند، سلمان بودند! یعنی کسی بود که حکم استانداری‌اش را از خلیفه دوم گرفت. سلمان استاندار عمر



در مصداق مشروطه شیخ
فضل‌الله درست می‌گفت،
اما منطق تعامل، تصرف
و تکامل در تاریخ با الگوی
شیخ فضل‌الله امکان
ندارد. با الگوی آخوند این
امکان از راه تعامل و دیالوگ
وجود دارد و برای شما
جهت تصرف ظرفیت‌سازی
می‌کند.

شد و در عمق حکومت جریان سازی کرد. اینکه سلمان استاندار عمر شده، او را از مقام «منا اهل بیت» پایین نیاورده است، او را عمّری هم نکرده و همچنان علوی است. منطق سلمان به گمان حقیر منطق کارآمدتری است تا منطق ابوذر. اگرچه هر دو عزیز هستند، اگرچه هر دو شیعه هستند و شیعه علی(ع)، اما دوتا کارآمدی دارند.

شرط تصرف در غرب

غرب امروز یک وقت به عنوان بستر تصرف لحاظ می شود، یعنی برایش برنامه می ریزیم، اگر بستر تصرف لحاظ نکنیم منطق مواجهه با غرب می شود منطق طالبان. طالبان چون تصرف در غرب را در الگوی کار خودش قرار نداده صورت مسئله غرب را پاک می کند و تعامل نمی کند. طالبان امروز الگویی است که در مقیاس جهان اسلام تحفظ بر مژ اسلام دارد؛ هیچ وقت هم طالبان نمی تواند در دنیای غرب تصرف کند، چون تصرف قدرت ایجابی می خواهد. قدرت ایجابی یعنی اینکه مثلاً من مؤسسه ای می زنم و افکاری در این مؤسسه تولید می کنم که شما با این افکار مشکل دارید و چون مشکل دارید دو کار می توانید بکنید: یک راه این است که به طور مستقیم با من دهن به دهن بشوید و به نقد صریح من پردازید و کار سلبی بکنید. یک روش هم این است که روبه روی مؤسسه من یک مؤسسه بنید و همان مسئله هایی را که من دارم پاسخ می دهم شما هم پاسخ بدهی، لکن با یک کارشناسی دیگر و پاسخ های متفاوت، و پاسخ های شما برتر از پاسخ های من بشود. از قضا روبه روی من هم نایستادی، گهگاهی هم من را به مؤسسه ات دعوت می کنی. اما نیازهای جامعه را هم پاسخ می دهی. به تعبیر آقای فانی رابنت این رویکرد را می گویند «حذف از طریق

جایگزینی». تو با این شیوه من را حذف خواهی کرد، اما چطوری؟ چون آمدی بمب گذاشتی در مؤسسه ام، چون تخریب کردی، چون انگم زدی؟! نه، چون به پرسش هایی که من پاسخ دادم تو پاسخ های دقیق تر و کاربردی تر دادی. طالبان روش مواجهه اش با دنیای غرب روش اولی است، اسلحه و بمب گرفته به دستش، و هیچگاه هم با دنیای غرب دیالوگ نمی کند؛ نه در ژورنال های آنها مقاله می نویسد، نه در کرسی های آنها مشارکت می جوید، نه در دانشگاه های آنها دانشجو می فرستد، نه کتاب هایی که می نویسد مسئله های مشترک خود و آنها را به تحلیل علمی می کشاند. الگویی که می خواهد در غرب تصرف بکند باید دیالوگ بکند، کف دیالوگ، استفاده ابزاری از همین چیزهایی است که خود غرب تولید کرده. شما در مقام مخاطب نیاز به تفاهم دارید، برای تفاهم باید از ابزار مشترک استفاده کنید. لکن این کف کار است؛ یعنی نخستین مواجهه شماست. شما در نخستین مواجهه با دنیای غرب باید مسلح به غرب باشید، روش های غرب را بلد باشید، ابزارهای غرب را بلد باشید، تکنیک هایش را بلد باشید، ولو غلط باشد.

«الگوی تصرف» در سیره اهل بیت(ع)

این الگویی که برای این مواجهه معرفی می کنم «الگوی تصرف» است. به غرب به عنوان بستر تصرف نگاه کنید. مثالی را از دو رویکرد بنم. از رویکرد اهل بیت(ع) به جامعه ای که غیریت آن جامعه است و مواجهه ای که امروز ما با همان جامعه داریم. امام صادق(ع) بیش از اینکه امام من و شما باشد، امام اهل سنت بوده است. اینکه شنیده اید مکتب چهار هزار نفره امام صادق(ع)، فکر نکنید چهار هزار زراره دور امام

صادق(ع) هستند، نه، بیشتر قریب به اتفاق شاگردان امام صادق(ع) سنی هستند، لکن سنی محبتی هستند، سنی‌هایی هستند که به اهل بیت احترام دارند. امامان ما امامان اینها هم بودند، تشیع به لحاظ تاریخی در طول تسنن زاده شده، نه در عرضش؛ به لحاظ اصطلاحی در عرضش است، ولی به لحاظ تاریخی در طولش است؛ یعنی سنی تاریخی وقتی به بلوغ معرفتی رسیده، به بلوغ ایمانی رسیده شده شیعه، درست مثل کرم ابریشم که وقتی به بلوغ می‌رسد می‌شود پروانه، سنی وقتی عاقل شده، شده شیعه، سنی وقتی با ایمان شده، شده شیعه؛ نمونه‌اش همین آبا و اجداد من و شما در همین ایران، به جز این شمالی‌ها که اولین بار گبرهایی بودند که وقتی اسلام آوردند شیعه شدند. همه ایرانی‌ها اول سنی و سپس شیعه شدند. در یک پروژه طولانی تاریخی، اینها بلوغ معرفتی پیدا کردند، بلوغ ایمانی پیدا کردند و شیعه شدند. حالا این منطق اهل بیت است که یک منطق تصرفی است، یک جامعه شیعی که امام معصوم دال مرکزی‌اش است غیریتی پیرامونی دارد به نام جامعه سنی. امام شیعی برای این جامعه سنی برنامه ریخته، یک کاری کرده که در یک پروسه‌ای بعدها از دل همین سنی‌ها شیعه‌ها درآمدند، خوب هم درآمدند. یعنی اگر ابوبکر خلیفه اول کسی است که حسب اعتقادات شیعی مقابل خط پیغمبر است، یک کاری کردند که پسر این ابوبکر شده محمد بن ابوبکر و پسرش شده قاسم بن محمد بن ابوبکر و دختر این آقا شده همسر امام باقر(ع)، مادر امام صادق(ع). اکنون اگر برویم پیش مراجع عظام تقلید و بگوییم: می‌خواهم در روستایی تمام سنی در بلوچستان مدرسه بزنم، حمام بزنم، مسجد بسازم، پول می‌خواهم، می‌دهد؟ نمی‌دهد،

چرا نمی‌دهند؟ چون منطق منطق اهل بیت نیست، منطق تصرفی نیست، اگر منطق منطق تصرفی بود، وقتی معتقد هستیم تکویناً امام ما فقط امام شیعه‌ها نیست، امام زمان(عج) ثبوتاً و تکویناً امام کل عالم است، حتی امام یهودی است. اثباتاً این آدم‌ها عقل نداشتند و به امام نرسیدند و تمسک نکردند. امامی که ثبوتاً امام کل عالم است خودش را و برنامه‌های خودش را در مقیاس کل عالم طراحی می‌کند، جانشین این امام، نائب این امام هم که مراجع عظام تقلید هستند باید در طول افق این امام برنامه‌ریزی کنند، مراجع عظام تقلید فقط آقای شیعی نیستند، آقا‌های عالم هستند و برای تصرف در عالم باید طرح داشته باشند.

فواید الگوی تصرفی در نگرش به غرب

اگر این نگاه را به دنیای غرب داشته باشیم خیلی چیزها از غرب برای تمدن اسلامی درمی‌آید.

۱. غرب، بستری برای تست:

اولش این است که غرب قلمروی حضور برای شما می‌شود، آزمایشگاه شما می‌شود، بستر تست شما می‌شود. تمدن اسلامی بدون آزمون و خطا ساخته نمی‌شود، به یقین آزمون و خطا می‌خواهد، این آزمون و خطا درون عالم ما صورت نمی‌گیرد؛ چون ما آدم‌های معتقد به آن هستیم. یعنی زمانی می‌توانیم بفهمیم فرمول جواب می‌دهد یا نه، که فرمول را به غیر آدم‌های مسلمان بزنیم، وگرنه آدم‌های مسلمان که اصل را قبول دارند. می‌خواهی بفهمی که چقدر علی(ع) منطقش منطق است، لازم نیست که برای شما بخوانم، شما نخوانده نگفته، مرید علی هستید، اما اگر منطق علی(ع) را دادید به مثل جرج جرداق و او را خاضع کردی، معلوم

می‌شود که علی (ع) صوت العدالة الانسانیه است. غرب برای ما یک بستر آزمون است. باید از این زاویه به غرب هم نگاه بکنیم؛ یعنی اینکه همیشه جهان اسلام را گو اینکه آزمایشگاه غرب دیده‌ایم، عکسش بکنیم، غرب بشود آزمایشگاه جهان اسلام، الگوهای اسلامی را در عالم غربی تست کنیم، در عالمی که اعتقاد ندارند؛ این یک نتیجه مثبت.

۲. استخدام ظرفیت‌های غرب:

یک چیز دیگری که باز ما از عالم غربی می‌توانیم بگیریم برای تمدن اسلامی، مناسب با شرایط گذار ما از یک منزلت تاریخی به منزلت تاریخی دیگر، [استخدام ظرفیت‌های غرب] است. لکن گرفتن‌ها چند طور است. ما در واقع الگوهای تعامل بین‌فرهنگی داریم، نه یک الگو. به یقین بعضی از این الگوها غلط است، مثل الگوی اخذ مطلق. اینکه من بگویم شما بروید هرچه که در غرب دیدید بگیرید و بیاورید، معلوم است که غلط است، کما اینکه طرد مطلق هم غلط است. اینکه مانند مدل طالبان بگویم که هر چیز هم در غرب است به درد نمی‌خورد، آن هم غلط است. یک الگوهایی این وسط هست که اگرچه نمی‌تواند استراتژیک باشند، اما برای شرایط گذار یا شرایط ویژه، می‌توانند تاکتیک باشند. یکی مثل الگوی گزینش است؛ الگویی که کارآمدی‌اش کم است، الگویی است که روشنفکران دینی همین الگو را دادند، الگوی آقای بازرگان و آقای شریعتی همین الگو است. می‌گویند خوبی‌های غرب را بگیرید و بدی‌های غرب را رها کنید. این حرف به لحاظ نظری خوب است، اما به لحاظ عملی ساده‌انگارانه است. نه عالم اسلام به این راحتی خوب و بدش از همدیگر جدا می‌شود، نه عالم مدرن به این راحتی تجزیه می‌شود. بماند که اساس تشخیص اینکه فلان چیز در عالم غرب خوب است، با دو روش است یک وقت در پایگاه اسلامی ایستادی و نگاه می‌کنی، می‌بینی آن چیز خوب است یا نه، یک وقت در پایگاه خود غرب ایستادی و نگاه می‌کنی می‌بینی آن چیز خوب است. اینها دو خوب می‌توانند باشند. یکسری چیزها در غرب خوب است، اما فقط در غرب خوب است و به درد این طرف نمی‌خورد، مثل پدیده سکولاریسم. سکولاریسم در دنیای غرب، با توجه به برخورد آنها با دین تحریف شده مسیحیت که ده تا حکم اجتماعی ندارد، یک حرکت مترقیانه است. آقای شریعتی می‌گوید چیزهای خوب در غرب هست اینها را بگیرید؛ آیا سکولاریسم در غرب چیز خوبی است، بیاوریمش؟ اینجا جواب نمی‌دهد. چرا اینجا جواب نمی‌دهد؟ چون اینجا عالم دینی و بر پایه قرآنی است که صفر تا صدش احکام اجتماعی است. فردی‌ترین احکام ما هم سوی اجتماعی دارد. آیا در این عالم می‌توان طرح سکولاریسم داد؟ معلوم است که نمی‌شود. این نگاه یک نگاه ساده‌انگارانه است، ولی الگو الگوی گزینشی است، این الگوی دینی هم نیست، الگوی روشنفکران دینی است.

الگوهای دیگری داریم مثل الگوی استخدام که برای شرایط گذار ماست. به همین حکومت ما نگاه کنید، چیزهای فراوانی که در حکومت ما هست غربی است؛ جامعه مدنی غربی است، مطبوعات غربی است، احزاب غربی است، سندیکاها، اتحادیه‌ها، مجلس،



الگویی که می‌خواهد در
غرب تصرف بکند باید
دیالوگ بکند، کف دیالوگ،
استفاده ابزاری از همین
چیزهایی است که خود
غرب تولید کرده.



تشیع به لحاظ تاریخی

در طول تسنن زاده شده،

نه در عرضش؛ به لحاظ

اصطلاحی در عرضش

است، ولی به لحاظ تاریخی

در طولش است؛

پارلمان، انتخابات، فراندوم و اینها همه غربی است، بدتر از همه اسم انقلاب ما، «جمهوری اسلامی»؛ جمهوری، غربی است. با همه اینکه همه اینها غربی است، غربی‌ها خوشحال نشدند. ظاهر قضیه این است که غربی‌ها باید بشکن بزنند و بگویند یک آقای آمده به نام خمینی مردمش را به نام دین دعوت کرده به این چیزهای ما؛ به نام دین، به نام حکومت دینی گفته فراندوم داشته باشید، انتخابات داشته باشید، احزاب داشته باشید، مطبوعات داشته باشید، انتخابات داشته باشید، مجلس داشته باشید. او باید بشکن می‌زد، چرا نروده؟ واقعاً چرا این اتفاق نیفتاده؟ چون اینجا اخذ نیست، استخدام یا بالاتر تصرف است.

استخدام با تصرف فرق می‌کند، استخدام یک ورژن ضعیف‌تر از تصرف است. در استخدام شما یک طرح پیشینی می‌گذارید و این طرح شما اجزای رئیسه و غیررئیسه دارد. در این اجزای غیررئیسه‌اش جاهایی که کم است، از جای دیگری می‌آوریم، ولو بدون تغییر، ولو می‌دانی که وقتی می‌آوری خنثی نمی‌آوری، وقتی می‌آوری یک پیوست فرهنگی دارد، یک چیزهای دیگری را هم با خودش می‌آورد، و ضربه هم می‌زند. لکن چون اجزای غیررئیسه هستند درون این طرح پیشینی شما حل می‌شوند. این الگوی استخدام است و یک الگوی معقولی برای شرایط گذار هم هست. اما تصرف یک ورژن بالاتری است، یک موقعیت برتری هم می‌طلبد، تصرف یعنی آن اجزایی که شما می‌آورید در دستگاه خودت می‌گذاری با همان کارآمدی، که آن طرف برای این شیء تعریف کرده‌اند نمی‌آوری. آن را می‌آوری اما یک کار دیگری به آن می‌دهی؛ مثلاً دکتری علوم سیاسی آنها را می‌آوری اینجا بهش یک کار فرهنگی می‌دهی، جایش را عوض می‌کنی، کارویژه جدید به آن می‌دهی. حضرت آقای حائری شیرازی مثالی می‌زنند بر این تصرف که مثال خوبی است، می‌فرمودند: مثلاً شما یک مادری را در نظر بگیرید که پستانش برای شیر دادن به نوزادش شیر ندارد، به او توصیه می‌شود که خودش شیر گاو بخورد. مادر هم شیر می‌خورد و بعد پستانش شیر می‌آورد برای نوزادش، این مادر وقتی به نوزادش شیر می‌دهد هیچ عاقلی نمی‌گوید شیر گاو است، ولی اگر مادر شیر گاو را نمی‌خورد شیر نداشت، این اخذ شیر گاو نیست، اخذ یعنی اینکه شیر گاو را بدوشی داخل یک شیشه بکنی بگذاری دهن بچه، این را می‌گویند اخذ. این یک کاری می‌کند شیر را می‌خورد، یک بلایی سرش می‌آورد، یک طوری ویرایشش می‌کند، یک کارویژه دیگری به آن می‌دهد که وقتی از پستان می‌آید بیرون، عاقل‌ها نمی‌گویند این شیر گاو است. ما در جمهوری اسلامی یک جاهایی از غرب استخدام کردیم با همان کارآمدی آوردیم، یک جاهایی هم از غرب آوردیم و در آن تصرف کردیم. تفکیک قوا را از غرب آوردیم و در آن تصرف کردیم، جامعه مدنی را آوردیم استخدام کردیم. تفکیک قوای ما هیچ کارآمدی‌اش مدل غرب نیست، اینکه منتسکیو آمده گفته یک قوه قضائیه داشته باشید، یک مقننه، یک مجریه و اینها از همدیگر مستقل باشند و ما این را اخذ کردیم و آوردیم و اسمش را در حوزه نظام سیاسی می‌گذاریم تفکیک قوا؛ این تفکیک قوایی که ما داریم با تفکیک قوای که آنها دارند دو چیز است. مهم‌ترین دلیلش هم این است که تفکیک قوا در دنیای غرب از جنس تجزیه است، تفکیک قوا در عالم و نظام سیاسی ولایت فقیه از جنس تقسیم است.

تقسیم مقسم می‌خواهد، یعنی یک وجه ربط می‌خواهد، یک وجه جامع می‌خواهد، در نظام سیاسی ما شده است ولی فقیه کل کارآمدی را به هم زده و یک چیز دیگری شده. اینجا تفکیک به معنی تقسیم است، آنجا تفکیک به معنی تجزیه است، هیچ چیز هم در آنجا عامل وحدت‌بخش نیست. این تصرفی است که امام در تفکیک قوای منتسکیو کرده است. جامعه‌ی مدنی ما استخدام است، به صورت نسبی داریم از آن بهره می‌بریم، یک جاهایی هم به ما ضربه می‌زند.

ما برای شرایط گذارمان حداقل در دو الگو از الگوهای تعامل بین‌فرهنگی یعنی الگوی استخدام و الگوی تصرف می‌توانیم از غرب برای تمدن اسلامی بهره ببریم. یعنی وقتی طرح تمدن اسلامی‌مان را می‌ریزیم، اجزای رئیسه‌اش باید برای ما باشد، در اجزای غیررئیسسه یک جاهایی یک چیزهایی کم داریم از غرب استفاده می‌کنیم و اشکال ندارد، این می‌شود استخدام غربی. یک جاهایی هم توانمند می‌شویم که تصرف کنیم در غرب، تصرف می‌کنیم.

چرایی مسئله بودن غرب؟

مسئله دیگر این است که: چرا باید امروز غرب برایمان مسئله باشد؟ چرا وقتی می‌خواهیم تمدن اسلامی بسازیم باید تابلو بزیم جایگاه غرب‌شناسی در تمدن اسلامی؟ چرا نگفتیم مثلاً جایگاه چین‌شناسی، ژاپن‌شناسی، روسیه‌شناسی، هندشناسی؟ چرا جایگاه غرب‌شناسی در تمدن اسلامی برایمان پرسش شده؟

۱. غرب، غیریت هویتی ما:

علتش این است که غرب امروز غیریت هویت ماست. هویت‌ها همیشه یک غیری دارند، چه

بخواهیم و چه نخواهیم آن غیر را باید مطرح کرده و ناظر به آن غیر حرف بزیم. خدا وقتی در قرآن خواسته از خودش حرف بزند هم نتوانسته از غیرش حرف نزند؛ نتوانسته کل ساحت شرک را نادیده بگیرد، باید بگوید من من هستم و غیر از من اینها هستند. این می‌شود ویژگی ما، غیرش را هم باید بگوید، چون مابه‌الامتیاز می‌خواهد درست کند. تمدن اسلامی حوزه مابه‌الامتیازهای اسلامی است، ما نمی‌توانیم روی مشترکات ادیان، روی مشترکات ملل، روی مشترکات مثلاً جهان اسلام با غیر جهان اسلام حرکت کنیم و تمدن اسلامی بسازیم. ما یک چیزهای مشترک داریم بین خودمان و عالم غرب، ما آب می‌خوریم آنها هم آب می‌خورند، ما ازدواج می‌کنیم آنها هم ازدواج می‌کنند، ما خانه داریم آنها هم خانه دارند، ما نفس می‌کشیم آنها هم نفس می‌کشند، با این طور کدها که نمی‌توانیم تمدن اسلامی بسازیم، باید از حوزه مابه‌الاشتراک‌ها فراتر رفت، و به مابه‌الامتیازها پرداخت. تمدن اسلامی نمی‌تواند روی مابه‌الاشتراک‌های اسلام و غیر اسلام حرکت کند؛ باید برای خود مابه‌الامتیاز داشته باشند. زمانی می‌توانی مابه‌الامتیاز نشان بدهی که حد خودت و حد غیرت را شفاف مشخص کنی؛ یعنی باید تعیین کنی که من تا اینجا هستم از اینجا به بعد دیگر من نیستم و یک عالم دیگری است. غرب امروز غیریت هویت ماست. ما در هر دوره تاریخی یک غیریتی داشته‌ایم، همیشه غیریت هویت ما غرب نبوده، زمانه تعیین می‌کند که غیریت هویت ما چیست. یک زمانی غیریت هویت ما مثلاً در زمان صفویه عثمانی اهل سنت بود، یک زمانی مغول‌ها بودند، یک زمانی اندیشه‌های یونان بوده، یک زمانی اهل کتاب بودند. اکنون در یکی دو قرن اخیر غیریت هویت

ما شده است غرب. به همین علت لازم است بگوییم علم از نگاه اسلام و غرب، آزادی از نگاه اسلام و غرب، رفاه از نگاه اسلام و غرب، امنیت از نگاه اسلام و غرب، حکومت از نگاه اسلام و غرب، و لازم نیست بگوییم آزادی از نگاه اسلام و هندوئیسم، رفاه از نگاه اسلام و شینتوئیسم، لازم نیست اینها را بگویید، اصلاً مهم نیست. اینکه مؤلفه‌ها و مفاهیم اصلی هویت بخشی به ما در عصر کنونی چه نسبتی با شینتوئیسم دارد یا چه نسبتی با کنفوئیسم دارد یا چه نسبتی با هندوئیسم دارد، اینها مشکلی را برای ما حل نمی‌کند، نه اثبات آنها، نه نفی آنها هیچ مشکلی را برای ما حل نمی‌کند؛ چون نمی‌توانیم با آنها در حوزه مابه‌الامتیازمان حرکت کنیم. امروز غرب هست که می‌تواند مابه‌الامتیاز ما را شارژ کند، تیز کند؛ چون امروز غرب عالم‌گیر شده و ادعا دارد که ما را محاط می‌کند. اگر به این توجه نداشته باشیم در دام همین چیزها می‌افتیم. مثلاً آمدند در سال ۸۸ در خیابان شعار دادند مرگ بر روسیه و مرگ بر آمریکا نگفتند. توجه نداشتند که درست است روسیه غیر ماست، ولی غیریت هویت ما نیست؛ یعنی با نفی روسیه اثبات من نمی‌شود، روسیه امروز عددی در مقابل هویت من نیست. هویت ما امروز این‌قدر گنده شده که غیرش می‌تواند یک غول باشد، نه یک بچه غول. شعار عدالت خواهی ما، شعار انقلاب ما، شعار استقلال ما، گنده‌تر از این شده که امروز غیر این شعار مثلاً روسیه باشد که خودش در حال له شدن زیر لگدهای غرب است! انقلاب اسلامی اگر می‌گوید مرگ بر آمریکا، پیامی را به دنیا می‌دهد، می‌گوید اگر آمریکا غول استکبار است، منی که دارم با غول مبارزه می‌کنم نقطه ثقل جریان ایمانی دنیا هستم. اگر بروم با بچه غول (مثلاً روسیه) مبارزه کنم از نقطه ثقل بودن

می‌افتم و یکی از این اجزای پازل جریان ایمانی می‌شوم و دیگر فرمانده جریان ایمانی نمی‌شوم. قاعده است فرمانده با فرمانده می‌جنگد، نقطه ثقل با نقطه ثقل می‌جنگد. اگر امروز با نقطه ثقل استکبار می‌جنگیم یعنی پیش‌فرض گرفتیم که خودمان نقطه ثقل جبهه فرهنگی ایمانی هستیم؛ لذا با آنها می‌جنگیم. غرب امروز غیریت هویت ماست. این یک مبنا که باید جدی گرفت.

۲. ضرورت شناخت زمان و مکان:

دیگر اینکه فرموده‌اند: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس؛ کسی که آگاه به زمانه‌اش است شبهات به او حمله نمی‌کنند». ما نمی‌خواهیم تمدن اسلامی را در مقیاس جهل و نادانی و.. متولد کنیم. تمدن اسلامی آنگاه عقلانیت درخور دفاعی خواهد داشت که از معبر، دالان، طریق، فرایند خودآگاهی و آگاهی و اختیار رقم خورده باشد. ما باید پیرامونمان را بشناسیم. به یقین از مصادیق زمانه ما الزاماتی است که فرهنگ غرب در عالم به وجود آورده؛ نمی‌توانیم این را شناسیم، اگر شناسیم و در گوشه‌ای چیزی به نام تمدن اسلامی بنا کنیم، اطلاق تمدن اسلامی بر آن مفهوم غلط خواهد بود. ماجرای همان فیل در تاریکی مولوی است، یا می‌شود دم، یا می‌شود ستون، یا می‌شود پا.

غرب را باید بشناسیم، نه فقط غرب سیاسی را، نه فقط غرب علمی را، نه فقط غرب فرهنگی را، نه فقط غرب تکنیکی را، نه فقط غرب جغرافیایی را، غرب را به ما هو غرب باید بشناسیم؛ باید آن را در کلیت، شمول و جامعیت بشناسیم؛ چون طرحی که می‌خواهیم بدهیم باید در برابر این شمول قرار بگیرد، اگر نگیرد خرد است و نیامده حذف می‌شود. باید بفهمیم طرف

ما چه چیزی آورده، ما پادزهر همان را بیاوریم. اگر غرب امروز خودش را در مقیاسی تثبیت کرده که برای حوزه اخلاق، تکنیک، اداره سیاست، حوزه مدنی، فرهنگ، اقتصاد، حوزه‌های روانی، طرح و الگو دارد، شما نمی‌توانید الان تمدنی اسلامی معطوف به این غیریت ارائه بکنید که متناظرهای غربی را در آن لحاظ نکرده باشید. یعنی غرب می‌گوید من برای اقتصاد این را دارم تو چه داری؟ بگویی لازم نیست که درباره هر چه تو فکر کرده باشی من هم فکر کرده باشم. می‌توانیم بگوییم ما به حوزه‌هایی فکر کردیم که تو فکر نکردی؛ ما چندساحت‌نگر هستیم و تو یک‌ساحت‌نگر. اگر می‌خواهیم با جریان مرکب‌سازی عالم هم‌وردی کنیم باید با آخرین ورژن‌هایشان مبارزه کنیم، نه با اولین ورژن‌هایشان.

ضرورت نقد انضمامی و نه انتزاعی غرب

باید بینیم امروز غرب در چه حوزه‌ها و چه رویکردهایی با چه پیامدهایی حرف دارد؛ این برای ما خوب است. مهم‌ترین کمک برای تمدن اسلامی این است که یک پایلوت تاریخی و یک کیس است. ما برای نقد غرب لازم نیست انتزاعی حرف بزنیم، انضمامی حرف می‌زنیم؛ می‌رویم در عمق آمریکا می‌نشینیم و می‌گوییم اینجا سوراخ است، اینجا کج است، اینجا مشکل دارد، اینجا مبنای، اینجا شکلت، اینجا آرمانت، اینجا روش، اینجا ابزارت، اینجا خانواده‌ات، اینجا مدینت، اینجا سیاست مشکل دارد. انتزاعی فکر نمی‌کنیم و این خیلی خوب است و کمک مهمی است به تمدن‌سازی اسلامی. وقتی ادعا می‌کنیم من با اسلام از تو برترم، دیگر نمی‌توانیم انتزاعی حرف بزنیم. فقط زمانی می‌توانی

بگویی برتر هستم که از معبری که او درست کرده و تا جایی هم پیش می‌رود، رد شوی؛ یعنی مثلاً او خانواده دارد و برای آن طرح دارد، تو هم باید طرح بزنی؛ سپس می‌توانی بگویی الگوی خانواده من از الگوی خانواده تو موفق‌تر است؛ من توانستم دو آدم را به ازدواج برسانم و ده بچه هم از اینها تولید کنم و نسل‌های مثلاً سه‌گانه یک خانواده. پدربزرگ و پدر و بچه. می‌تواند با همدیگر دیالوگ کنند درحالی‌که برای سه نسل هستند. من گسست زمانی ایجاد نکردم، گسست نسلی ایجاد نکردم و توانستم حرمت‌ها و ارزش‌ها را در سه نسل حفظ بکنم؛ از این رو به تاریخ پیوستگی دادم و...، اما آنجا شما یک چیزی آوردید و گسست زمانی، نسلی، معرفتی و تاریخی ایجاد کردید. عالم نوه از عالم بچه و از عالم پدر کاملاً جداست. آن وقت می‌توانید، بگویید الگوی اقتصاد من هم همین‌طور است، فرهنگ، اجتماع و... هم همین‌طور است.

برای تمدن اسلامی باید انضمامی در عالم غرب رفت نه انتزاعی؛ یعنی نمی‌گوییم نقدهای نظری مبنایی نزنید. نقدها را باید بکشانیم به کف خیابان، یعنی دقیقاً در کیس بروید و مثلاً بگوید نظم را در آموزش این‌طور کردم، امنیت را در جامعه، رفاه را در خانواده، ادب را در اجتماع این‌طور کردم؛ در کف خیابان هم باید نشان بدهید. این کار مهمی است که باید انجام دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. ■

پاورقی

۱. جلسه اول نشست علمی در تاریخ: ۲۹/۹/۰۲، مکان: قراگاه فرهنگی ولی‌امر خراسان رضوی.